

سخنرانی « کریستا ولف » نویسنده سرشناس آلمانی در کنگره فوق العاده نویسندگان دو آلمان

به نقل از ماهنامه Lietratur چاپ آلمان غربی، ماه مه ۱۹۹۰

«هانیه»

سانسور و ما انسانهای صبور

درباره نویسنده

کریستا ولف سال ۱۹۲۹ در آلمان
زاده شد، مرحله دبستان را در دوران سلطه
فاشیسم طی کرد، خود او در مجموعه
«داستانهای کوتاه مسکویی» می نویسد:
«بدتر از همه سرودهایی بود که یادمان
می دادند، فراموش کردن آنها خیلی دشوار
بود، تصورش را بکنید، هر بخش از سرود
که بر لبانمان جاری می شد با کنترل وسیع
فاشیستها همراه بود.
۱۹۴۵ کریستا به روستای
«مکل بورگ» اسباب کشی می کند.
مسیر زندگی را همانجا پی می گیرد و به
نویسندگی رو می آورد. در همان روستا
پیش از آنکه از دبیرستان فارغ التحصیل
شود، به سمت شهردار همانجا برگزیده
می شود و در همین مرحله است که دو اثر
آغازین وی «داستانهای کوتاه مسکویی» و
«آسمان تقسیم شده» پدید می آیند. سال
۱۹۴۹ در «باد فرانکن هاوزن» دوران
دبیرستان را پشت سر می گذارد و تا سال
۱۹۵۳ در دانشگاه به تحصیل رشته ادبیات
و تاریخ آلمان می پردازد و از همان سال



- به‌عنوان نویسنده حرفه‌ای فعالیت خود را
وسعت می‌بخشد.
- سال ۱۹۷۲ جایزه
«تئودور فونتان».
- سال ۱۹۷۸ جایزه ادبی شهر
«بره‌مر».
- سال ۱۹۸۰ جایزه بزرگ
«گنورک بوشنر» شهر دارمشتات.
- سال ۱۹۸۳ جایزه درجه یک
یادمان «فریدریش شیلر» شهر بادن -
ورتمبرگ.
- سال ۱۹۸۵ جایزه ادبی برتر کشور
اتریش.
- همچنین در سال ۱۹۸۳ دانشگاه
اوهای آمریکا، دکترای افتخاری ادبیات را
به وی اعطا کرد، و در سال ۱۹۸۵ از
دانشکده فلسفه از دانشکده فلسفه دانشگاه
هامبورگ مفتخر به دریافت دکترای
افتخاری گردید. چندین آکادمی اروپایی
و بین‌المللی با افتخار عضویت کریستاولف
را پذیرا شده‌اند:
- عضویت در انجمن قلم PenClub
عضویت در آکادمی آلمان
درزمینه زبان و شعر، شهر «دارمشتات».
- عضویت در آکادمی هنرهای برلین
(غربی).
- عضویت در آکادمی هنرها و
- از میان رمانهای متعدد «ولف» دو
رمان «آسمان تقسیم شده» و «بازاندیشی
درباره کریستاولف» از ویژگیهای خاصی
برخوردار است و همین دو اثر برای او
وجهای جهانی کسب کردند.
- «کریستاولف» به‌غیر از نوشتن
رمان، داستان، قصه، و مقالات، درزمینه
فیلمنامه‌نویسی نیز از توان بالایی برخوردار
است. سال ۱۹۷۹ فیلمنامه «سایه‌های یک
رویا» و ۱۹۸۵ «چشم‌به‌راهی به سمت عدم
تعهد می‌رود» را نوشت و بلافاصله در
همان سالها فیلمبرداری را پی گرفت و در
جوامع اروپایی آن روزها توجه خبرنگاران را
به خود جلب کرد و جوایز متعددی را از
مراکز گوناگون هنری برای این دو کار به
ارمغان آورد.
- «کریستا» طی دوران نویسندگی
جوایز بسیاری را نصیب خود کرده است،
که در اینجا به مختصری از مهمترین آنها
اشاره می‌کنیم.
- سال ۱۹۶۳ جایزه
«هاینریش مان».
- سال ۱۹۶۴ مدال درجه سه ملی.

- ادبیات برلین (شرقی). عناوین «نمونه کودکی» «بی محل -
 عضویت در آکادمی هنرها و علوم هیچ کجا» و «تلاش پیگیر» را نوشت.
 اروپا: سال ۱۹۸۳ «کاساندر».
 مهمترین آثار «کریستاولف» که سال ۱۹۸۵ مجموعه داستان
 پیوسته در اروپا مطرح بوده و هست از این «تغییر نگاه».
 قرارند: سال ۱۹۸۷ «مزاحم».
 سال ۱۹۶۱ «داستانهای کوتاه کریستاولف در کنار نویسندگان
 مسکویی». بزرگ آلمان، جون «آنه زه گرز» و
 سال ۱۹۶۳ «آسمان تقسیم شده». «هانس بندر»، «هاینریش بل»، «اروین
 سال ۱۹۶۸ «بازاندیشی درباره اشتریت ماتر» و «گونتر گراس» جایگاه
 کریستات. ویژه‌ای دارد. طی دهه گذشته دو بار نامزد
 سال ۱۹۷۲ «خواندن و نوشتن». جایزه نوبل در ادبیات بود و در همین سال
 سال ۱۹۷۴ «زیر درخت جاری مسیحی نیز مجدداً نامزد دریافت
 زیزفون». جایزه نوبل گردید.
 سال ۱۹۷۶ سه داستان بلند با

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جمع علوم انسانی

متن سخنرانی

چگونه باید انسانی را که پیوسته با سانسور می‌زیسته ترسیم کنم؟ حتماً خودتان
 حدس زدید: «هاینریش هاینه» به عنوان جوانی از جوانان این دانشگاه - که ما اکنون به خاطر
 تأثیر خشونت فرادستان گرد آمده‌ایم - نزد کسانی چون «هگل»، «راومر» و «ساویگنی»
 طلب تحصیل می‌کرد، او این سوال را سالها بعد در پاریس مطرح کرد. هاینه شکوه می‌کند:
 «همه سبک‌ها، کل دستور زبان و سنت‌های نیک، کارایی خود را از دست خواهند داد، چنین
 تصور می‌کردم که تا حال چیزهای احمقانه‌ای نوشته‌ام؛ حالا آنها را سانسور یا خط خواهند زد و
 یا تغییر خواهند داد؛ ولی اکنون احساس می‌کنم متحیرم! هنوز دل خوش می‌دارم که چنین



چیزی وجود ندارد، ولی سانسور همچنان در جریان است.»

ما در باره ۱۴ مارس ۱۸۴۸ می نویسیم که در فرانسه انقلابی به وقوع پیوست، سلطان حاکم بر مردم فرار پیشه کرد، و در آلمان هنوز آرامش حکمفرما بود، من از خود می پرسم، آیا برخی از دوستان ما اندوه طعنه آمیز «هاینه» درباره خود را، به عنوان درد وطن در وجودشان خواهند پذیرفت و یا هم اکنون پذیرا شده اند، اگر چنین است می خواهم در این زمینه هشدار دهم که این درد وطن را هم از خود طرد کنید؛ بهتر بگویم فراست شخصی درونی آنهایی که اشتباه کردند در این است: جامه عقب گرد به تن کرده و باید به تحمل درد بسنده کنند. در واقع چه خوب بود اگر امروز برخی از همکاران به لذت سانسور در خانواده نویسنده گان اعتراف می کردند و نه این که خود را نیز قربانی قلمداد کنند (و راستش را بگویم: در این اواخر سانسوری که سابقاً داشتیم وجود نداشت، و در سالهای آخر رنگ و رو باخته بود). من خیلی دوست داشتم رؤسای قدیمی و یا اعضای که در برابر هر انتقادی ایستادگی می کردند، آنهایی که در ساختمان اجتماعی گذشته نقشی به عهده داشتند، و چه بسا به بخش های وسیع نقش های خود عمل کردند، لب به سخن می گشودند. برای این که از این طریق نقش آنها رساتر و برجسته تر می گشت. دیگر این که شخصاً معتقدم، رویدادهای اجتماعی که انسانهای زیادی را همراه می کشد، با مقصر خطاب کردن تک تک افراد چیز چندانی عاید نمی شود، حال آنکه بهتر و مهمتر این است فضایی پدید آوریم تا کسی احساس دشواری نکند، بتواند بیاموزد و بتواند بطور علنی در مورد ضرورت پیشرفت در این روند آموزشی، لب به سخن بگشاید. همه ما باید پذیرای مسؤلیت باشیم و نباید فقط از سایرین بخواهیم که مسؤلیت را تقبل کنند.

مجمع نویسندگان در این نشست ویژه، در موقعیتی بس دشوار بسر می برد؛ و نیز شرایطی را که تمام کشورمان طی می کند، زاده وضع جدیدی است که از راه رسیده: ما همه باید از موضع «انتقاد از خود» حرکت کنیم و از تمایلات خود و برانگیزانه دوری گزینیم. و این مسأله ای است که اکنون در کشور ابعادی وسیع یافته. تنها کسی از عهده این مهم بر می آید که خود را تغییر دهد، و حتی یک «کانون» موظف است که خود را باز سازی و نو سازی کند. تصور می کنم، ما آلمانی ها، زمانی طولانی، زمانی بسیار طولانی خود را مشغول وجهه اجتماعی کردیم، و قصد ندارم وجهه اجتماعی جدید را کم بها بدهم، بخصوص به خاطر

تجاری که ما از وجهه اجتماعی، قانون، دستورات، که همه ابزار دست سانور و اجبار بودند، خوب می شناسیم، ولی شخصاً در این چند روز این فکر از کله ام بیرون نمی رود که سخنرانی های حاشیه ای در باره وجهه اجتماعی باعث می شود تا به بسیاری مسایل مهم دیگر کمتر پردازیم، و این مسایل همانهایی هستند که نه ما انتظارشان را می کشیدیم، و نه در شرایط کنونی، اجتماع از ما انتظار دارد. شخص باید چنین وضعی را «رانده شدن» تفسیر کند.

باید بپذیریم که گردهم آیی ما، یک گردهم آیی واحد سیاست فرهنگی، یا سیاسی نیست و دیگر نمی توان در زمینه سیاسی و یا سیاست فرهنگی آرای واحد داشت. و اینجاست که ابتدا باید به این شرایط جدید خوب بگیریم و شاید به همین دلیل باشد که اغلب سعی داریم نظراتمان را بیان نکنیم. همچون بسیاری از مردمان این کشور، بسیاری از نویسندگان نیز احساس می کنند در آینده بسیار نزدیک با مشکل بقاء مواجه خواهند شد، و بطور مثال پایه مادی زندگی آنها، همچون اساس کار نشر، و نهادهای عمومی با خطر وجودی مواجه است. لذا این اجلاس ویژه باید موقعیت رفاهی اعضای را در رأس برنامه های خود قرار دهد. دیگر این که کنگره بر مبنای شاخص های دموکراسی پایه ای، در مدت زمانی کوتاه، امکانات خود را گسترش دهد. در این صورت است که می تواند ساختار جدید را بیازماید؛ حال اگر کانون قصد دارد در اجلاس آتی خود یکبار دیگر این مهم را بررسی کند، بحث دیگری است.

اگر جو روز گذشته را خوب دریافت کرده باشیم، بسیاری از شرکت کنندگان ناراضی و سردرگم بودند و از این که بحث ها در یک روز و نیم گذشته از کیفیت لازم برخوردار نبود احساس شرمندگی می کردند. این دیدگاه حتی هنگام انتقاد از خود من نیز مطرح گشت که چرا نخواستم خود را برای پست ریاست جدید کانون نویسندگان نامزد کنم. و چون شخصاً در برپایی این کنگره احساس مسؤلیت می کنم، لذا قصد دارم به سؤالیهای مطرح شده و طعنه ها پاسخ بگویم.

مطمئناً خیلی ها به خاطر دارند که سالهای زیادی در سطوح مختلف «کانون» تلاش کرده ام و حتی ریاست آن را نیز عهده دار بودم، زمانی بود که «کانون» برای جوانان نقش هویتی داشت. گرچه آن ایام ما متوجه همه مسایلی که در گردهم آیی ها پیش کشیده می شد، نمی شدیم. بعدها کانون های منطقه ای پدید آمد که در آنها نویسندگان و منتقدان عضو



اپوزیسیون تصمیم گیرنده اصلی بودند و می توانستند از حق سایر دوستان در مقابل «دستورات» دفاع کنند. میان ما نوعی دوستی و همبستگی وجود داشت. ماجرای نفی ملیت «بیرمن»^۵ از سوی دولت آلمان شرقی در آن سالها جایگاه نویسندگان راست کرد، ولی از بین نبرد. نشست بعدی دوستان که به درخواست مقامات تشکیل شد، به رابطه من با کانون نویسندگان صدمه زد. براساس اظهار نظر دوستانی که «کانون» را ترک گفتند از آن پس گروه گردانندگان «کانون» برای یکبار هم نخواستند حرکتی از خود نشان دهند. و حتی بخاطر دارم، در اواخر سال گذشته، در همین برلین، به کرسی نشاندن اصلاحاتی نیم بند در کانون نویسندگان چقدر دشوار بود.

آن روزها به این فکر افتادم «کانون» جدیدی راه بیاندازم، چون متوجه بودم که اکثریت اعضا نظر دیگری داشتند. ولی از نظر من نوعی از خود بیگانگی به کانون نویسندگان رخنه می کرد که نمی توان آن را راحت و سریع پشت سر گذاشت؛ و همین امر مرا از پذیرفتن مقام باز می دارد. افزون بر این برای به کرسی نشاندن خواست های سندیکایی - رفاهی دوستان آمادگی ندارم، و همین امر وزنه سنگین تلاش جدید در کانون تلقی می شود. اینها دلیلی است که نمی خواستم در مورد آنها سکوت پیشه کنم؛ گرچه ممکن بود فقط اشاره به دلیل اصلی کافی باشد. من از سپتامبر گذشته فرصتی برای نوشتن نیافتم. به نظر می آید، باز باید بکوشم، بنابراین در جوار کار نویسندگی نمی توانم فعالیت های دیگری را دنبال کنم.

راستش را بخواهید، امیدوارم - البته این حرفها ترفند خود فریبانه ارزان نیست - اگر حالا جوانها مجله «کانون» را به دست می گیرند، بدانند که باید روی پای خود بایستند. آنقدرها هم بد نیست، با آنها اعلام همبستگی می کنم، حتی می توانند چنین درخواستی از من داشته باشند. به هر حال هر کس باید روزی از تصاویر پدری و مادری فاصله بگیرد، و چرا اکنون این وضع پیش نیاید؟

ما اکنون به عنوان نویسنده، در حال گذر از مرحله ای هستیم که پیوسته از ما می خواستند تا به عنوان نماینده برای دیگران سخن برانیم - چون هیچ سازمانی غیر از ما تضادها را بازگو نمی کرد، و کسی نبود که از عمق فاجعه بین دو کشور آلمان لب به سخن بگشاید، چون اگر چنین می شد هر دو طرف می بایست هزینه گزافی می پرداختند - در این فرصتی که

دست داده می‌خواهم یاد آور شوم، بطور مثال تعداد زیادی نویسنده ارزشمند و منتقدان ارزنده ادبی در آلمان دموکراتیک طی سالیان گذشته قلمفرسایی کردند که جزو اپوزیسیون بودند و هرگز به عضویت «کانون نویسندگان» آنجا در نیامدند و اکنون هم در نمی‌آیند؛ به‌خاطر اینکه آنها را نمی‌پذیرفتند، و آنها برای این که به‌عنوان نویسنده مطرح شوند نیازی به «کانون» نداشتند. به‌عنوان تنی از استعدادهاى برجسته می‌توان از «ولفگانگ هیلبیک» و «گرت نویه‌من» نام برد. از جوانها اسم می‌برم چون فرهنگ کاملاً جدیدی را پایه گذاشته‌اند و در چند سال اخیر توانسته‌اند در سطحی وسیع بین خوانندگان مطرح گردند.

از سوی دیگر حرکت حساب شده و هدفمندی از سوی برخی رسانه‌های گروهی آلمان فدرال در جریان است (ولع در بهره‌جویی از انتخابات، و بعضی مواقع در مطبوعات آلمان دموکراتیک) تا با سمت‌گیری جدید جامعه، جهش ادبیات در این کشور را از بیخ و بن به نفع خود و برای سودآوری بیشتر دگرگون سازند، و همه این حرفها از زبان برخی نویسندگان آلمان دموکراتیک بر زبان رانده می‌شود تا منافع آلمان فدرال و منافع شخصی خود را تأمین کنند. من هراسی ندارم از این که ادبیات انتقادی، مدافع خویش، جسور، و متکی به خود در این کشور وسعت یافته است، چون این ادبیات در ارتباط با این جامعه و مشکلاتش به این درجه والا رسیده است و ما نباید فراموش کنیم که انکار بنیادین این ریشه‌ها، خلاقیت را خدشه‌دار خواهد کرد، و «کانون نویسندگان» جدید نباید فراموش کند که در عصر وزش تندبادهای

انحاد: اتحاد مع علوم انسانی

مخالف و وظیفه‌خطیری در پیش دارد: اتحاد مع علوم انسانی و تصور می‌کنم در شرایط جدید همین روزنه اصلی به سمت خوانندگان آثارمان باشد، و شاید هم به‌خاطر خدماتی که تاکنون عرضه کرده‌ایم، بسیاری دوست نداشته باشند پاسخگوی خواسته‌هایشان باشیم، چون اغلب شما فرا گرفته‌اید سخنگوی خود باشید. ما خیلی راحت می‌توانیم به آنها نشان دهیم که ما هم نقاط ضعف داریم، ما هم دشواریهایی داریم، و در برگزاری کنگره‌ها، انسانهای کامل و مطلق نیستیم، و باید از آنها بخواهیم همکاری کنند و به کمک بشتابند، و اکنون مایل هستم آنچه از ما انتظار دارند بشنوم. درست اکنون که بسیاری از ما در روند جدید و دشوار کنونی هستیم باید بتوانیم نقش اجتماعی خود را درست ایفا کنیم.

حال هر چه که از راه برسد، نظام جدید اجتماعی، شکل جدید اقتصادی، هر نوع تهییج، تلاشها، برکناری‌ها و بی‌کفایتی‌ها، باید فرصت و شانس جدیدی ارائه دهد (بین تمام مشکلات، و پیشنهادات مغایر اخلاق، فرق بسیار است).

ما از زمره نویسندگان خاص و نادر آلمان هستیم که با حرکت انقلابی بخشی از این کشور، شاهد رویدادهای جدید بودیم و چه بسا بسیاری از جمع ما در آن شرکت داشتند و حالا نگران پیشرفت‌های آتی هستند و به‌خاطر تجاربی که اندوخته‌اند اکنون می‌توانند بیش از پیش بیافرینند و در بازآفرینی‌ای که اکنون پیش رو است به‌طور مستمر شرکت جویند. احتمال دارد این رویداد باعث شود تا ما نویسندگان بخشی از خوانندگان خود را از دست بدهیم (و مطمئناً تعدادی از همکارانمان را)، ولی با بخش دیگر خوانندگان می‌توانیم ارتباطی درونی و ماندگار برقرار کنیم.

صد و پنجاه سال پیش در عصر محدودیت‌های «پروس^۱» زنی شجاع و نویسنده از برلین به نام «بتینه فن آرنیم^۲» با استقامت و شجاعت توانست دو تن از هفت پروفیسور دانشگاه «گوتینگن^۳» به نامهای «یاکوب^۴» و «ویلهلم گریم^۵» را که به‌خاطر عدم وجود قوانینی استوار در آنجا، اخراج کرده بودند، کرسی استادی در برلین در اختیارشان بگذارد. طی قرن ۱۹، اختلافات فدرالهای آلمان چنین هوشمندانه رفع می‌گشت، پس چرا باید جمع ما خود را گم کند و سرسام بگیرد؟

ژوهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

-
- 1- Heinrich Heine 2- Hegel 3- Raumer 4- Savigny
 5- Biermann 6- Wolfgang Hilbig 7- Gert Neumann
 8- Pross 9- Bettine Von Arnim 10- Göttingen
 11- Jakob Grimm 12- Wilhelm Grimm